

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست  
که هر چه بر سر ما می‌رود، ارادت اوست

# ترانه‌ی من

## نقد و بررسی شعری از شکسپیر

### چکیده

نویسنده در این مقاله یکی از درس‌های ادبیات فارسی سوم رشته‌ی ریاضی فیزیک- تجربی را درباره‌ی ادبیات جهان (شعر ترانه‌ی من)، ضمن معرفی و ذکر آثار شاعرش، نقد و بررسی کرده است.

### کلید واژه‌ها

شکسپیر، نمایش‌نامه‌نویس، غزلواره، ماندگاری شعر

و چون خسته و فرسوده شده بود، در سال (۱۶۱۱ م.) از تئاتر دست کشید و به شهر خود نزد خانواده‌ی خویش بازگشت و چندی در گم‌نامی به سر برد. پس از مرگ وی جسدش را بدون تشریفات در کلیسای استراتفورد به خاک سپردند. ولی پس از مدتی بر سر گورش آرامگاهی بزرگ ساختند.

شکسپیر را پدر نمایش‌نامه‌نویسی انگلستان به‌شمار می‌آورند. وی موضوع بسیاری از نمایش‌نامه‌ها را از تاریخ روم باستان و کتاب «پلوتارخ» برگزیده و به نیروی تصور و تخیل به صورت تراژدی‌های زیبا و جذاب درآورده است. سبک نویسندگی او به مکتب «کلاسیک» تعلق دارد. نمایش‌نامه‌های شکسپیر را به تراژدی، کمدی و نمایش‌نامه‌های تاریخی تقسیم می‌کنند. نمایش‌نامه‌های اخیر او ترکیبی از تراژدی و کمدی است.

### آثار شکسپیر

این نمایش‌نامه‌نویس معروف جهان خالق نمایش‌نامه‌های مشهوری چون هملت، مکبث، اتللو و شاه‌لیز است. غیر از این، نمایش‌نامه‌های معروف دیگری نیز دارد که عبارت‌اند از: جولیسوس قیصر، رومئو و جولیت، تاجر ونیزی، رؤیای شب نیمه‌ی تابستان، هانری ششم، دو نجیب‌زاده و رونابی، ریچارد سوم، تیتوس آندرونیکوس، جان‌شاه، ریچارد دوم، هانری چهارم، هیاهوی بسیار برای هیچ، هانری پنجم، ترویلوس و کریسیدا، آنتونیوس و کلئوپاترا، تیمون آتنی و پریکلس، کوریرلانوس، قصه‌ای زمستانی و هانری هشتم.

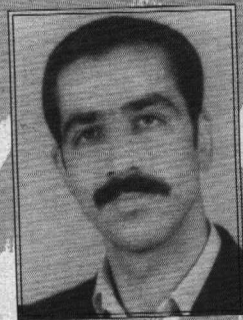
اشعار غنایی شکسپیر از شاهکارهای شعر انگلیسی است. از جمله منظومه‌های او «ونوس و آدونیس»، «زایر پرشور» و غزلیات است. او

ویلیام شکسپیر در استراتفورد لندن (۱۵۶۴-۱۶۱۶) در خانه‌ی یک کفّاش به دنیا آمد. در ابتدای جوانی رکابداری اسب می‌کرد. هم‌عصر با کریستوفر مارلوئی بود و به تقلید از این نویسنده می‌نوشت. در زمانی زندگی می‌کرد که زبان رایج نویسندگان زبان نمایش‌نامه‌ای بود و هدف و انگیزه‌ی او از نوشتن ارائه‌ی جنایت‌ها و خیانت‌ها بود. وی متأثر از ادبیات یونانی است و بیش‌تر سعی می‌کرد عقده‌های روان‌شناسی را ترسیم کند.

وی بزرگ‌ترین شاعر درام‌نویس انگلستان بود و نامش با «درام» و نمایش‌نامه‌نویسی مترادف است. از زندگانی وی اطلاعات دقیق در دست نیست. گویند پدرش بازرگانی معروف بود و در تربیت سه پسرش کوشش بسیار کرد. شکسپیر در نوزده سالگی در زادگاه خود با دختری- هشت‌سال بزرگ‌تر از خود ازدواج کرد ولی این ازدواج ثمره‌ای جز بدبختی برای او نداشت و او ناگزیر شهر خود را ترک کرد و به لندن رفت. در شهر اخیر مدتی در نهایت فقر روزگار گذرانید و به سبب تهی‌دستی به نگهبانی اسبان در مقابل تئاترها مشغول گردید. علاقه‌ی شدید وی به نمایش موجب شد که در سال ۱۵۸۵ م. او را در گروه هنرپیشگان لرد استری- که اندکی بعد به دریافت عنوان «بازیگران مخصوص ملکه» مفتخر شد- به کار گماردند.

در سال (۱۵۹۲ م.) در کار بازیگری و نمایش‌نامه‌نویسی شهرتی به دست آورد و در سال (۱۵۹۴ م.) نام وی به عنوان یکی از سه بازیگر مزبور برده شده است. این گروه به رهبری یکی از همشهری‌های شکسپیر در این تئاتر با اقتباس از نمایش‌نامه‌های باستانی و نمایش‌نامه‌های مضحک، افکار عمومی را متوجه خویش کرد و موفقیت بسیار به دست آورد.

شکسپیر از این راه ثروتی بزرگ کسب کرد



مفرد علی کریمی

دبیر زبان و ادبیات فارسی

سروده‌های کوتاهی دارد که به «غزلواره» معروف است. بیش‌ترین مضامین این غزلواره‌ها درباره‌ی موضوعات اخلاقی، اجتماعی، عشق و ستایش جوانی است.

### نقد شعر «ترانه‌ی من»

یکی از غزلواره‌های زیبای شکسپیر به نام «ترانه‌ی من» در کتاب ادبیات فارسی (۳) آمده است، که با نقدی اجمالی از نظراتان می‌گذرد:

#### ترانه‌ی من

همانند امواج که به سنازهای ساحل راه می‌جویند  
دقایق عمر ما نیز به سوی فرجام خویش می‌شتابند  
دقیقه‌ها به یکدیگر جای می‌سپارند  
و در کشاکشی بیایی از هم پیشی می‌جویند  
ولادت که روزگاری از گوهر نور بود  
به سوی بلوغ می‌خزد و آن گاه تاج بر سرش نهادند  
خسوف‌های کژخیم، شکوهش را به ستیز  
بر می‌خیزند.

زمان که بخشنده بود، موهبت‌های خویش را تابه  
می‌سازد

آری زمان فرّی جوانی را می‌پژمرد  
بر ابروان زیبا شیارهای موازی می‌افکند  
و گوهرهای نادر طبیعت را در کام می‌کشد.

از گزند داس دروگر وقت هیچ روینده را زنه‌ار  
نیست

مگر ترانه‌ی من که در روزگار نامده بر جای  
می‌ماند

تا به ناخواست، دست جفاپیشه‌ی دهر، ارج تو  
را بستاند.

از شکسپیر تالیوت، ترجمه‌ی سعید سعیدپور

این شعر در ستایش جوانی، شعر و سخن شاعر است. هم‌چنین سیر زندگی، زایش، بالش و فرسایش را بیان می‌کند و این که همه چیز فرسوده می‌شود.

بیت اول دارای «تشبیه مرکب» زیبایی است و لحظات زندگی ما به موج‌هایی تشبیه شده که به سمت ساحل می‌آیند و پی‌درپی، سریع و شتابناک به سوی پایان خود می‌گذرند که حاکی از گذر عمر انسان است. به قول حافظ:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین

کاین اشارت ز جهان گنران ما را پس

و عمر انسان چه با سرعت می‌گذرد و انسان

از آن غافل است!

در بیت دوم باز بر «گذر زمان» تأکید دارد. دقیقه‌ها به یکدیگر جای می‌سپارند و از هم پیشی می‌گیرند و در یک جدال دائمی همواره زمان در گذر است. این بیت دارای آرایه‌ی «تشخیص» زیبایی است.

بیت سوم: این قافله‌ی عمر عجب می‌گذرد. انسان با ولادت چشم باز می‌کند. آیا ولادت واقعاً از گوهر نور است؟ آری، ولادت از جنس نور است چون خاستگاه الهی دارد و نیز اساس خلقت انسان هم از نور است. ولادت نمادی از پاکی و نور است. چون خداوند انسان را از روح خود آفرید- و نفخت فی‌ه من روحی (قرآن)- و جز پاکی و نور چیز دیگری نیست.

ولادت با کلمه‌ی یلدا پیوند دارد و اشاره‌ای به سرگذشت حضرت میلاد مسیح دارد. ولادت مجازی از مولود انسان است. در این جا شاعر به مراحل تکامل حیات انسان اشاره دارد.

ولادت این مرحله را طی می‌کند، به سمت بلوغ و جوانی می‌رود و موجودی متکامل می‌شود و به اوج قدرت می‌رسد. تاج نمادی از شکوه و جلال دوران جوانی است. تاج بر سر نهادن کنایه از به اوج قدرت رساندن است و اشاره‌ای به داستان حضرت عیسی مسیح (ع) نیز هست.

بیت چهارم: وقتی انسان به اوج شکوه و قدرت رسید خسوف‌های کژخیم (حوادث و ناگواری‌های روزگار) شکوه و عظمت دوران جوانی او را تهدید می‌کنند و با او به مبارزه بر می‌خیزند و او را به سستی می‌کشاند. حوادث ناگوار در کمین شادی اویند و در اوج کمال و سربلندی شکوه جوانی اش را تهدید می‌کنند.

هم‌چنان که خسوف سبب تاریکی ماه می‌شود حوادث ناگوار هم مانع دل‌خوشی‌ها و کمال انسان می‌شود (خسوف کژخیم استعاره از حوادث و ناگواری‌های بدرفتار روزگار است. مرجع ضمیر «ش» جوانی است).

بیت پنجم: آری روزگار و زمانه، که زمانی بخشنده بود و چیزهایی را به انسان بخشیده (شکوه و جلال و تازگی و طراوت و شادی)، آن‌ها را پس می‌گیرد و نیز تمام موهبت‌های خویش را (نعمت‌ها و مقام دنیوی) تابه می‌سازد و بر ابروان زیبای او (نشانه‌ی جوانی) شیارهای موازی (نشانه‌ی پیری) به وجود می‌آورد. با

رسیدن ناتوانی و سستی حالا نوبت بازگشتن است و روزگار چه خوش سلیقه است که گل‌های پرورده را به خوبی می‌چیند.

بیت ششم: آری روزگار، تمام چیزهایی را که به انسان بخشیده است (گوهرهای نادر طبیعت استعاره از افراد ارجمند، انسان‌های برجسته و کم‌نظیر و زیارویان و یا گوهرهای وجود آدمی: بینائی، شنوایی، چشایی، نطق و...)، در کام خود می‌کشد و همه چیز را نابود و تابه می‌کند. هیچ‌کس از داس زمان (مرگ) در امان نخواهد بود و روزگار همه چیز را می‌فرساید و زمان چه دروگر خوبی است، به طوری که به هیچ موجود زنده‌ای امان ماندن نمی‌دهد.

آری همه روزی می‌میرند و هیچ‌کس جاودانه نیست (بین داس، دروگر، روینده تناسب و مراعات نظیر زیبایی وجود دارد. داس دروگر وقت: اضافه‌ی تشبیه‌ی. وقت: مشبه. داس دروگر: مشبه‌به. وجه شبه: از بین بردن و فرسودن).

بیت هفتم: مگر «ترانه‌ی من» که در روزگار نامده (آینده‌ی دور) بر جای می‌ماند و داس زمان قادر به هرس کردن آن نیست. شعر من برخلاف خواسته‌ی روزگار بر جای می‌ماند تا تو را (شاعر، معشوق یا...) ستایش کند و روزگار ستم‌پیشه هم نمی‌تواند سخن مرا کهنه و نابود سازد و همین باعث می‌شود تا آیندگان به ستایش تو (شاعر) برخیزند. به قول فروغ فرخزاد: تنها صداست که می‌ماند و حافظ گوید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

شاعر در پایان می‌خواهد بگوید سخن من جاودانه باقی خواهد ماند و گرد زمانه نمی‌تواند آن را فرسوده و پیر کند و نابودش سازد (دست جفاپیشه‌ی دهر: استعاره‌ی مکنیه، مرجع ضمیر «تو»: شعر، جوانی و هر چیز باارزش).

### منابع و مآخذ

۱. حسینی، سیدرضا، مکتب‌های ادبی، جلد اول، انتشارات نگاه، ۷۶، تهران، چاپ ۱۱
۲. سنگری، محمدرضا و...، ادبیات فارسی (۳)، ۲۴۹، سال انتشار ۱۳۷۸
۳. شفا، شجاع‌الدین، ادبیات جهان
۴. گلشیری، هوشنگ، داستان و نقد داستان
۵. معین، محمد، فرهنگ معین، انتشارات امیرکبیر